هو العلیم

نقد دیدگاه ظاهری مردم نسبت به حقیقت امامت

طرح مبانی اسلام
استاد
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

[أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
بسم الله الرّحمٰن الرّحیم
و صلّی الله علیٰ سیّدنا و نبیّنا أبِیالقاسمِ محمّدٍ
و علیٰ آلِهِ الطّیّبینَ الطّاهرینَ و لعنةُ اللهِ علیٰ أعدائِهم أجمعینَ]

[... برخی می‌گویند: چگونه ممکن است امام زمان علیه السّلام که یک طفل] مثلاً پنج‌ساله بوده، ولایت کبری داشته؟ چه می‌شود آخر؟ این چطوری ممکن [است]؟!

افکار سطحی و پایین مردم نسبت به حقیقت ولایت

نیست ما با مسئلهٔ امامت بیگانه هستیم، آشنا نیستیم، نمی‌فهمیم، [لذا] خیلی مستغرب می‌شمریم، مستغرب می‌دانیم این مسئله را که طفل پنج‌ساله یک‌دفعه بشود صاحب ولایت کبری!

حتماً باید آن کسی که به ولایت کبری می‌رسد ریشش سفید، تا... بلند شده باشد، ۷۰ سالش شده باشد، ۶۰ سال؟! این حکایت از این می‌کند ما چقدر در مجازیم، برای ما مرور زمان مطرح است؛ یعنی این‌قدر ما افکارمان پَست است و پایین است و این‌قدر از حقایق دور هستیم که اگر همین طفل پنج‌ساله یک‌دفعه ۵۰ سال به او اضافه شود؛ چیزی نیست، خُب، همین زمین بگردد دیگر، زمین یک خُرده تند بگردد بشود ۵۰ سال، می‌گوییم: نه، حالا عیب ندارد، اشکال ندارد! یک‌دفعه تند بگردد، مثلاً ۲۴ ساعت را بکند ۵ دقیقه! یک وقت ببینی سریع بگردد و یک سال و دو سال و سه سال، یک‌دفعه امام زمان بشود ۵۵ سال؛ می‌گوییم: هان! نه دیگر، حالا بزرگ شده است و...!

و همین‌طور مسئلهٔ ولایت را در سنگین‌وزن بودن [می‌دانیم]؛ مثلاً امام زمان آن وقتی که رسید به امامت چند کیلو بود؟ ما که نبودیم مثلاً، حالا فوقش ۲۰ کیلو دیگر، هان؟ بچهٔ پنج‌ساله چقدر است؟ هان؟

تلمیذ: ۲۰ کیلو.

استاد: ۲۰ کیلو هم نمی‌شود دیگر قطعاً!

تلمیذ: نه، نیست.

استاد: خُب حالا باید حتماً یک رستم دستانی باشد که ۲۰۰ کیلو همچین، هان، این!

الآن یادم آمد یک قضیهٔ خنده‌دار. یک ماه پیش بود منزل بودم، خُب یک مقداری وزن ما کم شده، مسائل و جریاناتی طی شده بود. می‌گفتم که: «خب، الآن من بهترم یا آن موقع؟» گفت: «آن موقع!» گفتم: «چرا؟» گفت: «هیبتتان کم شده!» گفت: «آن موقع هیبتتان بیشتر بود، حالا کم [شده].» گفتم: «خب بالأخره این هم یک نظریه‌ای است» خب مثلاً ببینید ما راجع به امامت چه‌جور فکر می‌کنیم؟

تمثیل زیبای علامه طهرانی در تبیین دیدگاه احساسی مردم

یک وقت مرحوم آقا خیلی قشنگ این مطلب را در مسجد قائم مطرح می‌کردند؛ نه، یا توی جلسه‌ای بود، مسجد نبود. گفتند که: «من یک‌هم‌چنین شخصی هستم، شناسنامه‌ام این است، اسم پدرم این است، (یک شبِ سه‌شنبه یادم است ایشان می‌گفتند، ولی توی جلسه هم یک وقتی فرمودند.) وقتی که وارد می‌شوم...» یکی از آن تَهِ مسجد می‌گفت: «سلامتی علما صلوات!» آن چی چی! «اللّهمّ صلّ علیٰ [محمّدٍ و آلِ محمّد]!» آن یکی می‌گفت: «لال از دنیا نروی جمال پیغمبر را صلوات بفرست!» آن یکی نمی‌دانم این را می‌گفت، خلاصه از این صلوات‌ها بود و همین‌طوری که الآن هم هست! بله، آن موقع هم از این چیزها [بود]. تا ایشان می‌آمدند و می‌رفتند و می‌رسیدند به محراب دیگر، فاصله‌ای را طی می‌کردند و... . ایشان می‌فرمودند: «خُب ببینید، ما وارد مسجد می‌شویم یکی از آن‌طرف برای ما صلوات می‌فرستد، یکی از این‌طرف، نمی‌دانم بلند می‌شوند، کوچه می‌دهند، تعظیم می‌کنند، خب بالأخره می‌آیند؛ حالا می‌آییم و نماز می‌خوانیم.» می‌گفتند: «حالا اگر من فردا عمامه‌ام را گذاشتم کنار، قبایم را گذاشتم کنار، (همین‌جوری گفتند! این عبایشان را کنار [زدند]) این پیراهن را می‌بینید تا اینجاست؟ با یک پیراهن و یک شلوار آمدیم توی این مسجد، همه می‌گویند: اِ! این چرا این‌جوری شد؟! دیگر نه کسی برای علما صلوات می‌فرستد!» درحالی‌که می‌گفتند: «اگر علمی دارم که فرقی نکرده، تقوایی اگر داشته باشیم همان است، سیادتمان هم که سر جایش است، هیچ قضیه فرق نکرده؛ چه فقط عوض شده است؟ یک متر پارچه آقاجان! یک متر پارچه فقط عوض شده.» یعنی تمام این صلوات‌ها مال پارچه است! خیلی هست ها! باید به این مسئله فکر کنیم ها، مسئلهٔ خیلی عمیقی است.

تمام صلوات‌هایی که مردم می‌فرستند برای ماها فقط برای پارچه است، فقط برای ریش است، فقط برای نعلین زرد است، فقط برای ـ به قول آقا ـ هیبت است، نمی‌دانم برای عبای پشمی است، همین! فقط مال همین است.

امامت، حقیقتی ورای هر قالب و شکل

امام هم همین است؛ ما امام را چه می‌دانیم؟ امام آنی است که وزنش أقلاً ۸۰ کیلو، ۹۰ کیلو، فرض کنید که وزنی داشته باشد، یک خُرده همچین با هیبت باشد، یک خُرده... این. یک ریشش هم...؛ حالا اگر امام فرض کنید کوسه بود، اگر امام ریش نداشت بنده‌خدا!

تلمیذ: امام حسین کم بود ریششان!

استاد: بله، امام حسین ریششان خفیف بود، به‌عکس امام حسن که [ریششان پُر پشت] بود.[1] یا اصلاً نه،

---

[1] کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲۵؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۲۸.

ریش نداشت، حالا امام حسین باز هم یک چند تایی ریش داشتند که أقلاً نگویند این امامت نقص به آن وارد شد! حالا اگر امام کوسه بود، [می‌گوییم]: «مگر می‌شود امام هم آخر کوسه باشد؟! امام مگر می‌شود ریش نداشته باشد؟!» یعنی امامت در پشم است! واقعاً دارم می‌گویم ها! ما امامت را توی پشم می‌دانیم، توی استخوان می‌دانیم، توی گوشت می‌دانیم، توی وزن [و] وزنه می‌دانیم، توی ریش می‌دانیم. اما وقتی که امام زمان پنج‌ساله باشد، [می‌گوییم]: «نه، این نمی‌شود امام باشد! بچهٔ پنج‌ساله که...؟! بابا برو پیِ کارَت! بچهٔ پنج‌ساله مگر می‌شود امام باشد؟!» این میزان معرفت ما از امام، فقط همین‌قدر است.

نقد علامه طهرانی به دیدگاه ظاهری مردم نسبت به مسئلهٔ امامت

یک دفعه ایشان می‌فرمودند توی یک جلسه: «ما به امام به چه نحو نگاه می‌کنیم؟ امامی که باید این‌طور باشد، ابروی کمانی داشته باشد، بینی قلمی داشته باشد، لب‌های کذا باید داشته باشد، چشمان نمی‌دانم آهویی باید داشته باشد...» خلاصه هی شروع کردند به گفتن و: «اشاره کند ماه تکّه‌تکّه بشود، از آن‌طرف خورشید پراکنده بشود، از آن‌طرف ستارگان بریزند، از آن‌طرف نمی‌دانم ملائکه...» عبارت ایشان این بود: «اگر امام آمد توی خانه، زنش از خانه بیرونش کرد و آمد کنار خیابان گرفت خوابید، کنار کوچه...» ما بیاییم ببینیم فرض کنید که امام رضا علیه السّلام ـ برای امام رضا که پیش نیامد ـ زنش از خانه بیرونش کرده، امام رضا هم جایی ندارد برود، حالا رفیقی ندارد یا خانهٔ کسی... . مگر حضرت مسلم اینچنین نبود؟ حضرت مسلم در کوفه توی یک خانه راهش ندادند! آن ۳۰ هزار جمعیت دیگر، یک نفر راهش نداد![1] حالا اگر به‌جای حضرت مسلم، امام بود، امیرالمؤمنین بود، زنش هم از خانه بیرونش کرده، هیچ‌جا را ندارد، آمده همین‌جا کنار کوچه نشسته، ما می‌گوییم: «اِ! مگر می‌شود این امام باشد؟! اِ! این‌که نتواند از عهدهٔ یک زن درآید، نتواند توی خانه‌اش برود، آن‌وقت می‌خواهد ملکوت را بگرداند؟! این می‌خواهد عالم کذا و همه را می‌خواهد بچرخاند؟!»

حکایتی از دیدگاه سطحی یکی از افراد نسبت به علامه طباطبائی

یک کسی یک بنده‌خدایی بود هم شوخ بود هم یک خُرده مثل‌اینکه کم داشت. بعد، [زمان] علامه طباطبائی بود. به او گفتم که برو پیش ایشان استفاده کن! گفت: «بابا، این آدرس خانه را یادش می‌رود!» آن موقع ایشان یک خُرده نسیان [داشت] و خب حالاتش این بود. می‌گفت: «توی خیابان من را دیده به من می‌گوید: "کوچهٔ فلان کجاست؟" کوچه همین است دیگر! همین‌که خانه‌ات اینجاست!» گفت: «این آدرس خانه را بلد نیست می‌خواهد ملکوت سماوات را به من نشان بدهد؟! می‌خواهد ملکوت سماوات را به من نشان بدهد؟!» یک خُرده کم دارد بنده‌خدا، الآن هم هست، خدا حفظش کند. شاید شما بشناسید، هم شوخ

---

[1] رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۱۲۶.

است هم یک خُرده... . حالا فرض کنید می‌گوید: این امامی که توی خانه‌اش نمی‌رود، آن‌وقت می‌خواهد فرض کنید همهٔ ما را هدایت کند! همهٔ ما را به کمال [برساند]! اینها همان غربت امام است، غریب بودنش همین است که ما نمی‌شناسیم امام را، علم نداریم، معرفت نداریم.

تبیین عبارت علامه طهرانی در باب سیر تکاملی امام علیه السّلام

تلمیذ: یک سؤالی داریم خدمت شما.

استاد: بفرمایید.

سؤال: بنا بر این فرمایش حضرت علامه در امام شناسی نسبت به سیر تکاملی امام که می‌فرماید که باید مجاهدهٔ با نفس و عبور از مراتبی بکند،[1] حالا ما کاری به سنّ معیّنی نداریم، بالأخره این تدریج دلالت بر این می‌کند که مراحلی را طی کرده است.

استاد: بله.

تلمیذ: ولی برای این بچهٔ پنج‌ساله...؛ در روایت هم داریم که سعد بن عبدالله اشعری وقتی خدمت امام حسن عسکری می‌رسد، امام زمان صلوات الله علیه روی دامن مبارک پدر نشسته بودند.

استاد: بله. توپی هم [به‌دست آن حضرت بود].

تلمیذ: بله، پنج‌سال هم کمتر بود که جواب سؤالات را می‌داد! خُب باز بالأخره او بالأخره یک چیزهایی داشته همان زمان‌ها. آیا این مراحلی که باید طی بکند، آن هم با اختیار، آن هم با مبارزهٔ با نفس، امام [زمان در آن سنّ طی کرده است]؟

استاد: خُب همان موقع که امام آن کار را می‌کند، [آیا] حضرت به او نمی‌گویند: «بیا مال صحیح و سقیم را از این کیسه‌ها انتخاب کن!»[2]

تلمیذ: بله.

استاد: این در چه مرتبه‌ای بوده؟ می‌فهمیده یا نمی‌فهمیده؟

تلمیذ: بله.

استاد:خب چطور می‌توانید با این کارش جمع کنید؟

تلمیذ: با کدام کارش؟

استاد: با اینکه در دامن حضرت نشسته بوده.

تلمیذ: خب این سؤالی بود که قبلاً خدمت شما هم عرض کردیم، مطالب امام جواد و بازی، فرمودید: شواکل ائمه فرق می‌کند، شواکل حتی اولیای الهی و پیغمبران [با هم فرق می‌کند].

استاد: آن بله، آن بحث شواکل یک مطلب دیگر است. این در همان حال داشته سیر می‌کرده، منتها سیری که امام علیه السّلام در همان موقع می‌کند، مثل سیری [است] که الآن حضرت‌عالی در سنّ چند سالگی کردید؟

---

[1] . رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۶۵ ـ ۶۷.

[2] رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ۴۵۴ ـ ۴۶۵؛ دلائل الإمامة، ص ۵۰۶ ـ ۵۱۷.

۴۰سالگی و ۵۰سالگی.

تلمیذ: یعنی امام، آن زمان نفس دارد؟

استاد: بله.

تلمیذ: شیطان دارد؟

استاد: شیطان نیست!

تلمیذ: نفس انسان شیطان است دیگر، اوهام و خیالات و... .

استاد: ببینید، شیطان نیست. مسئلهٔ تربیت با مسئلهٔ شیطانی بودن دو تاست. «**شَیطانی أسلَمَ بِیَدی!**»[1] آن امام آن نفسی که دارد و آن حرکتی که الآن دارد او می‌کند در آنجا، در مقام تکلیف است، و دارد عبور می‌کند و نفسش را دارد می‌سازد؛ منتها ما برای ساختن این نفس و عبور از این مسائل احتیاج به ۶۰ سال داریم، او در آنجا شش‌ساله این را انجام می‌دهد، چهارساله انجام می دهد. فرقی نیست. یعنی آن فشاری که باید در ۶۰ سال بیاید، آن فشار یک‌دفعه توی ۴ سال می‌آید.

تلمیذ: اگر این‌طور باشد مقامش باید بالاتر از پدرشان باشد!

استاد: نه، آن خواست خداست. خدا همان را توی ۴ سال می‌گذارد، او را توی ۴۰ سال می‌گذارد، پیغمبر را در ۴۰ سال می‌گذارد، این دیگر دست اوست! ولی راه را باید برود ولو یک روز! هیچ فرق نمی‌کند. شما یک آمپول را بریزید در سرُم، ۴ ساعت توی بدن تزریق می‌شود؛ یک آمپول را بزنید توی رگ به‌عرض ۱۰ ثانیه تزریق می‌کنید! در هر دو حال تزریق شده و در هر دو حال اثرش یکی است. منتها آن را توی سرم کردید ۴ ساعت طول کشیده تا سرم قطره‌قطره توی رگ رفته، این را همین‌طوری یک‌دفعه زدید ۱۰ ثانیه طول کشیده.

تلمیذ: یعنی این سیر طبیعی که امام فرمودند، وصول به حق، هیچ نیازی به مسائل دنیوی نداشته؟

استاد: نه‌خیر.

تلمیذ: چون نه ازدواج کرده، نه با کسی ارتباط داشته...!

استاد: نه، اصلاً مسئلهٔ نفس به اینها کار ندارد، مسئلهٔ تربیت و تکامل نفس به اینها مربوط نیست.

تلمیذ: پس ما بیخودی معطّلیم، زن و بچه داریم!

استاد: خُب برای ما و شما خدا این‌طور قرار داده. خب، حالا ناراحتید؟ بالأخره از فیض شما یک عده مستفیض بشوند.

تلمیذ: کمال آنها شاید مترتّب بر وجود شوهر می‌شود، نه شوهر مترتّب بر وجود زن؛ از آن‌طرف

---

[1] امام شناسی، ج ۱، ص ۶۶:

«روزی حضرت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمودند: "با هریک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت به گناه می‌کند." عرض کردند: «ای رسول خدا، آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟» فرمود: **"بَلی، و لکن شَیطانی أسلَمَ بِیَدی؛** آری! لکن شیطان من به‌دست من رام شده، و تسلیم و مُنقاد اوامر من گردیده است."»*

* صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳۹؛ سنن التّرمذی، ج ۲، ص ۳۱۹. با قدری اختلاف در مصادر.

هم هست دیگر، به‌هر حال او هم باید دلی داشته باشد دیگر.

استاد: بله خب، آن هم هست.

فلسفهٔ عدم ازدواج حضرت مسیح علیه السّلام

تلمیذ: چرا در مورد حضرت مسیح می‌گویند که از این جنبه، چون ازدواج نکرد،[1] نقصان دارد؟

استاد: خب، آن کیفیت حضرت این بوده که اصلاً نفس آن حضرت نفسی نبوده که به جنبهٔ حیوانیِ بشری تعلق بگیرد. چون انسان حیوان است و نبات است و قوهٔ عاقله. حضرت مسیح جنبهٔ نباتیه و جنبهٔ قوهٔ عاقله را داشته، ولی جنبهٔ حیوانیه را نداشته. از این نقطه‌نظر مستجمع همهٔ آن اسماء و صفات نمی‌تواند باشد.

تلمیذ: پس ازدواج ملاک نبوده؟

استاد: نه، همان!

تلمیذ: فقط قابلیت نداشته!

استاد: أحسنت. اگر قابلیت را داشته ازدواج هم می‌کرد، امکان نداشته نکند. خدا در او این جنبهٔ تمایل به تولید را، این چیز را قرار نداده بوده. روحش یک‌هم‌چنین حالتی نداشته.[2]

مثل اینکه اتفاق هم می‌افتد برای خود انسان در بعضی از اوقات که اصلاً انسان هیچ‌گونه تمایلی ندارد و اصلاً نمی‌تواند خودش را در این مرتبه نازل کند تا اینکه به این مسائل [متمایل] بشود.

آن‌که در بعضی موارد اصلاً امکانش نیست. در بعضی موارد هم مشکل است، باید مجاهدهٔ با نفس کرد؛ یعنی فکر را آوردن در این مطالب خودش یک مجاهدهٔ با نفس است، تنزّل خودش یک نوع مجاهده است. در بعضی موارد هم امکانش نیست، نمی‌تواند، اصلاً فکر نمی‌آید، بخواهد نخواهد نمی‌آید. حضرت مسیح اصلاً فکرش نمی‌آمد، دست خودش هم نبود، نه‌اینکه خدا در اختیارش گذاشته! خب مگر حضرت مسیح عقل ندارد

---

[1] رجوع شود به الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه السّلام، ص ۳۷۰؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۲۷.

[2] مهر تابان، ص ۴۲۵:

«تلمیذ: آیا عدم ازدواج حضرت مسیح دلیل بر نقصان نیست؟

علامه [طباطبائی]: دلیل بر نقصان نیست، بلکه دلیلی بر روحیّت و نورانیّت حضرت عیسی بوده است، چون با این نشئه ابداً تماس حاصل نکرد و ازدواج ننمود و سکنیٰ و خانه نگرفت؛ یک موجودیّت خاصّی داشت. ولی حضرت رسول اکرم جامعیّت داشتند، از آثار و خصائص این نشئه به‌نحو أوفی برآمدند؛ و بالأخصّ سنّت ازدواج از خصائص رسول‌الله است.

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾*»

* سوره روم (۳۰) آیه ۲۱. مهر تابان، ص ۴۲۶، تعلیقه ۱:

«و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت‌هایی آفریده است تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودّت و رحمت قرار داد، به‌درستی‌که در این جهت نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر کنند.»

که بیاید بگوید، آن‌که راه أصلح است رها کند به راه غیر أصلح بخواهد چیز کند؟! او پیغمبر است، پیغمبرْ معصوم است، مقام عصمت دارد. نقص داشتن نه از نظر اینکه ایراد و عیب دارد! نه، ایراد و عیبی ندارد، پیغمبر که ایراد ندارد. [ولی] نسبت به پیغمبر [خاتم] که مقام جامعیت دارد و امّت پیغمبر نه، او استجماع همهٔ جوانب وجودی و کمالات وجودی را ندارد، بله، درست است. حتی نسبت به حضرت موسی هم همین‌طور، حضرت موسی از آن بالاتر است؛ بله، حضرت موسی از حضرت مسیح بالاتر است.

تلمیذ: آن تنزّلی که می‌فرمایید مجاهده است، در صورتی است که مکلف باشد به آن؟

استاد: بله؟

تلمیذ: تنزّلی که مجاهده است در صورتی است که تکلیف باشد؟

استاد: بله دیگر، چاره‌ای ندارد دیگر، همان «من‌که ملول گشتمی از نفس فرشتگان» است دیگر! «قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو!»[1]

دیگر امروز خسته شدیم، باید ببخشید. طولانی شد هان؟

تلمیذ: استاد، وقتی این حضرت مسیح که در گهواره می‌گوید: ﴿إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ﴾؛[2] همان وقت کتاب به او داده است؟

استاد: همان وقت! بله، همان وقت! همان وقت حضرت مسیح کتاب را داشت منتها در مقام اجمال بود نه در مقام تفصیل؛ این حالت را در وجودش احساس می‌کرد که یک چیزی دارد، اما آن در مقام تفصیلش وقتی آمد که دیگر به شکل معیّن و مشخّص و جزئی‌جزئی و همین‌طور مفصّل آمد. می‌گوید: ﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾؛[3] الآن من پیغمبرم، همین الآن پیغمبرم، همین الآن که من در گهواره هستم الآن پیغمبرم، سؤال کنید از من به شما بگویم! منتها خب الآن مأمور نیستم، وقتش برای موقع به‌اصطلاح مشخّص.

عجیب است ها! می‌گوید: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ﴾؛[4] «مرا موجب خیر و برکت قرار داده هر کجا می‌خواهم باشم!»

تلمیذ: در زمان ظهور ممکن است آن قوای حیوانیت بیاید در حضرت مسیح؟

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱:
من‌که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

[2] سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه:
«همانا من بندهٔ خاصّ خدایم که مرا کتاب آسمانی عطا فرموده است.» (محقق)

[3] سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه:
«و مرا پیامبر قرار داده است.» (محقق)

[4] سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

استاد: نمی‌دانم، حالا إن‌شاءالله ظهور بشود.

تلمیذ: ایشان یک آبجی دارد که می‌خواهد شوهر بدهد!! (مزاح و خطاب به یکی از حضّار)

استاد: مسئله فرقی نمی‌کند، مسئلهٔ ظهور و غیر ظهور فرقی نمی‌کند. نه!

تلمیذ: به‌هر حال [در آن حد] قرار بگیرد و شأنیّت برای‌اینکه به مقام مستجمع جمیع صفات، نسبت به اسماء و صفات برسد، در آن محقق می‌شود؛ پس چطور با این فرمایشی که شما کردید، بیان کردید [جمع می‌شود]؟

استاد: نمی‌شود، نه. شاید همین‌طور بماند، دلیلی نیست؛ اگر قرار بوده بشود خُب همان موقع می‌شد، این‌قدر زن‌های خوب همان موقع بودند! چرا نرفت بگیردشان؟ التفات کردید؟ حالا ما نمی‌دانیم حضرت، امام زمان کاری بکند، ما هم خبر [که نداریم]، ما که چه می‌دانیم! ما که خبر نداریم. ولی به‌حسب ظاهر نباید فرقی بکند قضیه.

[اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد][1]

[1] خوانندهٔ گرامی! به اطلاع می‌رساند که این جلسه، ضمن کتاب شریف «آموزه‌های ولایت، جلد ۳، مجلس ۹» به زیور طبع آراسته شده است. (محقق)